**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۰/۰۱/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر سیاق در دلالت عبارت

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**امر واقع در سیاق مندوبات**

ما در مورد امری که در سیاق مندوب هست صحبت می‌کردیم چهار قول اصلی در مسئله هست قول اول اینکه امر ظاهر در استحباب خواهد بود قول دوم این هست که امر ظاهر در وجوب خواهد بود قول سوم این هست که امر اصل ظهورش در وجوب هست ولی به آن قوت نیست قوتش از بین می‌رود قول چهارم این است که نه ظهور در وجوب دارد نه ظهور در استحباب، یعنی ظهور در وجوبش از بین می‌رود بدون اینکه ظهور در استحباب پیدا کند حالا به چه نحو بعد صحبت می‌کنیم قول دومی که گفته ظهور امر در وجوب باقی می‌ماند بیاناتی برای این مطلب وجود داشت بیان اول،‌بیان صاحب ریاض بود که محصلش این بود که اصالة الحقیقة اقتضاء می‌کند که امر را ما بر وجوب حمل کنیم به مجرد سیاق قرینه بر خلاف اصالة الحقیقة نیست بیان دوم، بیان مرحوم آقا ضیاء بود که ایشان می‌فرمایند که قرینه منفصله ظهور کلام را از بین نمی‌برد حجیت کلام را از بین می‌برد بنابراین مجرد اینکه در بعضی از فقرات یک روایت امر ظاهر در وجوب نیست باعث نمی‌شود که ... امر نه اینکه ظاهراً در وجوب نیست ظهور امر در وجوب در بعضی از فقرات حجت نیست باعث نمی‌شود که حجیت ظهور در سایر فقرات هم از بین برود.

پرسش: بیان صاحب ریاض چی بود؟ پاسخ: بیان صاحب ریاض این هست که اصل در امر این هست که تمسک به اصالة ‌الحقیقة کرده بودند ایشان می‌گوید سیاق قرینه قطعی نیست وقتی قرینه قطعی نیست اصالة ‌الحقیقة با علم به عدم اراده غیر کافی هست.

پرسش: ... پاسخ: نه عرض کردم در واقع اینها چون اصالة ‌الحقیقة را به ظهور برنمی‌گردانند اصل برأسه می‌گیرند دیگر توجه نمی‌کنند که آیا هنوز ظهور باقی مانده یا ظهور باقی نمانده داخل در آن بحث نمی‌‌شوند که اینکه آیا ظهور باقی مانده یا ظهور باقی نمانده بیان دوم بیان آقا ضیاء بود که می‌فرمایند که قرینه منفصله ظهور کلام را از بین نمی‌برد بلکه حجیت ظهور را از بین می‌برد بنابراین ظهور کلام سر جای خودش باقی هست لازمه اینکه ظهور کلام باقی باشد این هست که شیء حجت باشد. خب البته حالا در مورد این ما مفصل بعداً بحث می‌کنیم اصل بحث را که صحبت می‌کنیم در مورد این هم صحبت می‌شود من یک نکته‌ای می‌خواهم اینجا عرض کنم اصلاً مبنای این بحث را عرض کنم یکی اینکه این بحث بر پایه این هست که قرینه منفصله در ظهور تأثیر ندارد اگر کسی گفت قرینه منفصله در ظهور تأثیر دارد این بیان نمی‌آید حالا در مورد این بیان صحبت می‌کنیم که آیا تأثیر دارد یا تأثیر ندارد؟ نکته دوم اینکه اصالة الظهور در کلام واحد در فقراتش به نحو مستقل اجراء می‌شود یعنی یک کلام چندبار در آن اثرات ظهور جاری می‌شود اگر کسی گفت که نه مجموع کلام ظهور وحدانی دارد یک ظهور دارد این ظهور یا حجت هست یا حجت نیست این طور نیست هر قطعه‌ای از کلام ظهور جداگانه‌ای داشته باشد و این ظهورها یک ظهور وحدانی هست و این ظهور وحدانی یا حجت هست یا حجت نیست کلام آقا ضیاء‌مبتنی بر این هست که ما دوتا ظهور قائل بشویم هم ذاتاً دوتا ظهور قائل بشویم در مقام حجیت هم بین این ظهورات ملازمه قائل نشویم. حالا ممکن است کسی بگوید که دوتا ظهور هست ولی این دوتا ظهور را عقلاء در مقام حجیت مستقل از هم نگاه نمی‌کنند یا هر دو را حجت می‌دانند یا هر دو را حجت نمی‌دانند خب اینها نکاتی هست که باید در موردش بحث کرد که بعداً صحبت خواهیم کرد بیان سوم، بیان مرحوم آقای خوئی بود که فرموده بودند که وجوب به حکم عقل هست و از بعثی که مقرون به ترخیص به ترک نباشد وجوب انتزاع می‌شود بنابراین صیغه در یک معنی بیشتر استعمال نشده در بعث استعمال شده و این بعث مجرد اینکه در بعضی موارد ما کشف کردیم که ...

پرسش: ... پاسخ: نه ترخیص در ترک وجود داشته باشد باعث نمی‌شود که در آنجا هم ترخیص در ترک باشد ... که عرض کردم این بیان ظاهرش این هست که اگر قرینه‌ای که دالّ بر استحباب هست قرینه متصله هم باشد مطلب همین طور است چون مجرد اینکه دوتا امر داریم امر دوم هر دو دالّ بر بعث هستند امر دوم به قرینه متصله ترخیص در ترک در آن وجود دارد مجرد اینکه آن ترخیص در ترک دارد ربطی به دیگری ندارد این نکته‌ای که در این کلام هست

پرسش: ... پاسخ: خب بله کاملاً می‌شود

پرسش: ... پاسخ: نه چه ربطی به حکم عقل دارد؟ ارتباطی ندارد.

البته من نشد یک مراجعه‌ای به مبنای مرحوم آقای خوئی بکنم که آیا آقای خوئی اصلاً به طور کلی می‌گوید که وجوب از حکم عقل استفاده می‌شود یا بحث ایشان در وجوب مستفاد از صیغه امر است آن طوری که من از مجموع فرمایشات ایشان استشمام می‌کنم این هست که ایشان به طور مطلق می‌خواهد بگوید نه در خصوص صیغه امر اصلاً می‌گویند وجوب به حکم عقل استفاده می‌شود این کلامی است که به نظرم در بعضی کلمات آقای صدر از آقای خوئی این طوری در ذهنم هست نقل می‌کنند.

پرسش: یعنی چی مثلاً در غیر صیغه هم به حکم عقل ... پاسخ: نه می‌گویند اصلاً وجوب در غیر صیغه هم کأنّ از آن بعث استفاده می‌شود واجبٌ کأنّ این طوری استفاده می‌شود من برداشتم ... حالا می‌گویم باید یک مقداری مراجعه بکنم به کلام مرحوم آقای خوئی ببینیم که ایشان این بیانشان را

پرسش: ... پاسخ: نه آن هم می‌شود می‌گوید واجبٌ به اعتبار اینکه دالّ بر بعث است از آن طرف ترخیص در ترک که نداده عقل حکم می‌کند به وجوب و امثال اینها. آقای داماد شبیه همین مبنی را در اصول به آن تصریح می‌کنند ولی در خصوص صیغه آن را تصریح کردند و ایشان دو بحث را ... می‌گویم مراجعه نکردم کلام آقای خوئی را ببینم کلام آقای داماد این هست که ایشان در ماده امر وارد می‌شوند می‌گویند ماده امر دالّ بر وجوب هست «الظاهر ان المنسبق فی کون لفظ الامر» یعنی ماده امر «الظاهر ان المنسبق فی کون لفظ الامر إلی الذهن

من لفظ الامر عند خلوّه عن جمیع القرائن هو الوجوب» این یکی ولی در بحث صیغه بعد از اینکه می‌گویند صیغه وضع شده برای انشاء طلب و ایجاد طلب در عالم اعتبار و بعث و امثال اینها بعد می‌گویند «فالصواب ان الصیغة وضعت لانشاء الطلب و ایجاده فی عالم الاعتبار و هذا البعث الانشائی و الطلب الموجد بالانشاء یقتضی الفعل کالبعث الخارجیّ و انما یستکشف به الارادة الوجوبیة من جهة أنّه بما هو مقتضی للفعل و لیس فیه الاذن فی الترک فما لم یدل دلیل علی رضا الامر بالترک یجب الحرکة علی وفق مقتضاه و بهذا یستکشف الوجوب» این همان بیان آقای خوئی ولی تصریح می‌کنند در صیغه. حاج آقا هم من در بیاناتشان همین مطلب را ایشان برداشت می‌کردم که ایشان در مورد صیغه می‌خواهند بگویند که صیغه دالّ بر بعث هست روی همین جهت در سیاق تفصیل می‌دادند بین اینکه از صیغه امر بخواهیم استفاده بکنیم یا از ماده امر بخواهیم استفاده بکینم در صوم یک چنین صحبتهایی را داشتند البته در نکاح و حج و اینها آن طوری نکاح که چند جا هست هیچ تفصیلی بین صیغه و ماده نیست به طور کلی سیاق را مضر به دلالت امر بر وجوب دانسته‌اند

پرسش: ... پاسخ: می‌گویند ماده دالّ بر وجوب نیست ...

پرسش: ... پاسخ: خب بله،‌یا غیر ... اشکال ندارد.

خب ولی من تصورم این هست که این هیچ وجهی ما نداریم آن چیزی که به حکم عقل

پرسش: ... مجازی است یا اینکه حقیقی هست؟ ... پاسخ: حالا آن باشد.

من تصورم می‌کنم اصل این مبنی مبنایی نیست که بشود دفاع کرد اساساً حکم عقل به لزوم اتیان به اوامر شارع موضوعش چی هست؟ ما گاهی اوقات می‌گوییم جایی که شارع یک اراده‌ای دارد یا حبّی دارد ما آن اراده و حب را عقل می‌گوید انسان باید بر طبق آن اراده و حب رفتار بکند خب حب و اراده دو جور هست گاهی اوقات حب خفیف است که در موارد استحباب هست یک جوری هست که حب شدید است در موارد وجوب هست در مواردی که حب استحبابی باشد خب عقل حکم به لزوم به امتثال نمی‌کند به استحباب امتثال می‌کند در

مواردی که حب شدید باشد حکم به لزوم می‌کند همچنین اراده هم دو جور اراده داریم یعنی شارع یک موقعی اراده شدید دارد یعنی کاملاً به تعبیر دیگر در مقام خواستن برآمده خواستن اکید که ما دو جور خواستن نداریم که آقای داماد می‌گوید نه ما دو جور خواستن نداریم نه ما دو جور خواستن داریم گاهی اوقات شدید ما می‌خواهیم گاهی اوقات خفیف می‌خواهیم و مجرد اینکه بعث خارجی دو سنخ نداریم باعث نمی‌شود که اراده دو سنخ نداشته باشیم بله بعث خارجی من که طرف را هُل می‌دهم چون بعث خارجی مرحله فعلیت عمل است فعلیت عمل الشیء ما لم یجب لم یوجد با وجوب همراه است یعنی وقتی من هُل می‌دهم آن طرف هُل داده می‌شود ولی بعثی که شارع می‌کند با انبعاث عبد که همراه نیست این بعث یک موقعی هست من در مقام این هستم که حتماً طرف منبعث بشود یک موقعی این هستند حتماً طرف منبعث نشود آن لفظی که ... حالا این نکته را توجه بفرمایید شکی نیست که ما یک لفظی در عرف داریم برای وجوب و یک لفظی داریم برای استحباب، مدلول لفظ وجوب چی هست؟ می‌گوییم هذا واجبٌ و هذا مستحبٌ شارع اگر بگوید هذا واجبٌ از چی حکایت دارد می‌کند محکی هذا واجبٌ چی هست؟ یعنی اراده شدید دارم. هذا مستحبٌ یعنی چی؟ یعنی اراده‌ام به آن حدّ شدید نیست. منهای حکم عقل، خود همین لفظی که هذا واجبٌ و هذا مستحبٌ اگر حکم عقل هم فرض کنید در مورد کسی که عقل حکم به لزوم اطاعتش نمی‌کند یک بچه، کسی واجب الاطاعة نیست آن اگر گفت این کار واجب است عقل که حکم به وجوب اطاعت نمی‌کند که او گفت این کار واجب است این کار مستحب است این کار واجب است یا مستحب هست به اعتبار آمر هست آمر دو جور امر دارد

پرسش: آنجا حب هست ولی اراده نیست پاسخ: اراده هست اراده هم دارد اراده میل صرف نیست دارد تو را تحریک می‌کند میل هست تحریک نمی‌کند؟ یعنی طلب نکرده از تو؟

پرسش: صحت سلب ندارد؟ پاسخ: نه اصلاً

پرسش: بالأخره خواستی یا نخواستی؟ پاسخ: خواستم.

پرسش: اگر خواستید ... پاسخ: دو جور خواسته داریم بحث سر این هست من از تو دارم در صدد تحقق شیء هستم کسی که در صدد تحقق شیء هست گاهی اوقات الزامی است گاهی اوقات استحبابی است اینها دو جور است بالوجدان ما دو سنخش را داریم کما اینکه اگر وجوب را هم از سنخ اعتبار بدانیم اعتباری هست که خود معتبر دو جور اعتبار داریم یک اعتبار ایجاب یک اعتبار استحباب، و لفظ واجبٌ که به صیغه ما به کار می‌بریم کاشف از این اعتبار وجوبی هست و لفظ مستحبٌ کاشف از این اعتبار استحبابی است آن خیلی مهم نیست یعنی من می‌خواهم بگویم اینکه حالا حقیقت وجوب یا استحباب از مرحله حب انتزاع می‌شود یا از مرحله اراده انتزاع می‌شود یا از مرحله طلب انتزاع می‌شود یا یک اعتبار هست انتزاع می‌شود هر یک از اینها را بگوییم که حالا اینها در مقام بیان فرقهایش و اینها نیستند در مقام این مراحل ما دو سنخ هم حب وجوبی داریم هم حب استحبابی داریم هم اراده وجوبی داریم هم اراده استحبابی داریم هم طلب وجوبی داریم هم طلب استحبابی داریم هم اعتبار وجوبی داریم هم اعتبار استحبابی داریم همه اینها دو سنخ است.

پرسش: اینها که منکر این نیستند پاسخ: نه عملاً اینها منکر این هستند می‌گویند ما دو جور اراده

پرسش: ... پاسخ: نه می‌گویند اصلاً ما دو جور نداریم تصریح می‌کنند می‌گویند ما در جور نداریم

پرسش: پس موارد مستحب و واجب که تقسیم می‌کنند اینها را باید یک جوابی بدهند پاسخ: اینها می‌گویند از حکم عقل انتزاع می‌شود در حالی که نه من این را می‌خواهم بگویم حکم عقل منشأ انتزاع وجوب نیست حکم عقل در موضوع وجوب یک حکم دیگر عقل به وجوب امتثال می‌کند می‌گوید اگر شیئی واجب باشد واجب است امتثالش کرد این طور نیست که از حکم عقل انتزاع بشود بله یک بحث اینجا هست که اگر شارع اراده وجوبی داشته باشد خب لازم الامتثال است گاهی اوقات اراده استحبابی داشته باشد مستحب الامتثال است حالا جایی که اصل اراده شارع را می‌دانیم ولی نمی‌دانیم این اراده به حدّ وجوبی هست یا به حدّ

استحبابی هست آیا اینجا عقل انسان یک حکم ظاهری دارد که شما باید این را امتثال کنید یا حکم ظاهری ندارد به نظر می‌رسد که اگر ما قائل به قبح عقاب بلا بیان باشیم وجهی ندارد که اینجا ما قائل بشویم که لزوم امتثال می‌آید فرض این است که شارع اگر می‌خواهد عبد حتماً امتثال کند وظیفه‌اش این است که بیانش به گونه‌ای باشد که وافی باشد و آن بیان هم باید واصل بشود اینکه بگوییم همین مقدار که اصل طلب اصل اراده واصل بشود کافی هست برای اینکه عقل حکم به لزوم به امتثال بکند به نظرم این با قاعده قبح عقاب بلا بیان نمی‌سازد حالا چه قاعده قبح عقاب بلا بیان عقلی ما تصور کنیم چه شرعی تصور کنیم یا برائت شرعیه

پرسش: ... پاسخ: بنای عقلاء نیست بحث ما این است فرض ما این است که ما می‌گوییم بنای عقلاء در قبح عقاب بلا بیان است بحث ما سر همان بنای عقلاء است ما انکار بنای عقلاء داریم

پرسش: نه من می‌خواهم بگویم که قبح عقاب بلا بیان را بپذیریم ... پاسخ: قبح عقاب بلا بیان همان بنای عقلاء بپذیریم ندارد

پرسش: ایشان می‌فرمایند اینکه عقل حکم می‌کند که عقلی باشد امتثال کنیم این می‌شود قرینه بر اینکه بیان است پاسخ: نه بحث سر این هست که آیا این خودش ... یعنی اگر ما این بیان را گفتیم یعنی قبح عقاب بلا بیان را قبول نداریم انکار قبح عقاب بلا بیان است لااقل در جایی که اصل طلب واضح باشد یک موقعی هست اصل طلب و اصل بحث شارع ثابت نیست شما ممکن است بگویید که قبح عقاب بلا بیان در جایی هست که اصل بحث شارع ثابت نیست این یک نوع تخصیص در قبح عقاب بلا بیان است باید تفصیل بدهند در قبح عقاب بلا بیان. اگر کسی نکته قبح عقاب بلا بیان، آن نکته این هست که شارع اگر می‌خواهد، یعنی عقل

پرسش: ... پاسخ: بیان واصل دیگر، بیان بر وجوب یعنی تا وقتی که بیان واصل بر وجوب نباشد عقل انسان حکم به لزوم نمی‌‌کند در مواردی که اصل بعث هست این بیان بر وجوب هست؟ اینکه بیان بر وجوب نیست که. شما باید تخصیص قائل

بشوید من این درست اصلاً از اول اینکه این کلام آقای خوئی را نتوانستم این را هضم کنم که اینها با قبح عقاب بلا بیان چطوری درست می‌کنند و این حکم عقل بیان بر وجوب نیست توجه بفرمایید اینها می‌گویند با وجود اینکه بیان بر وجوب نیست چون اصل بعث اثبات شده است کافی هست بر اینکه انبعاثش لازم است معنای مطلب این است که ما بیان بر وجوب نمی‌‌خواهیم بیان بر اصل بعث کافی هست و این انکار قبح عقاب بلا بیان است

پرسش: ... پاسخ: احتمال تکلیف نه، احتمال تکلیف در صورتی که اصل بعثش اصل طلبش

پرسش: بیان اصل بعث بدون ذکر قرینه بر ترخیص جمع این دوتا ... پاسخ: نه این بیان است؟! اینکه بیان نیست. فرض این است که ظهور نیست ظهور در وجوب ندارد که بیان یعنی یک چیزی که ظاهر در وجوب باشد اینکه نیست علی أی تقدیر

پرسش: ... پاسخ: این خلاف فرض است فرض این است که اینها ظهور در وجوب نمی‌گیرند از سنخ ظهور اینها را نمی‌دانند.

این است که من این اصلاً برایم قابل هضم نیست و یا حالا به حکم عقل قبح عقاب بلا بیان را ما قائل باشیم با این منافات دارد یا اگر بگوییم عقل قبح عقاب بلا بیان نمی‌‌گوید شرع گفته که رفع ما لا یعلمون، خب اینجا که لا یعلمون است دیگر. مراد از ما لا یعلمون هم بیان به حکم ظاهری نیست به خاطر همین آقایان گفته‌اند رفع ما لا یعلمون نسبت به ادله احتیاط معارض هستند رفع ما لا یعلمون، یعنی آن متعارفی آقایان در جمع بین رفع ما لا یعلمون و اخبار ... اخباریها می‌گویند ادله احتیاط بیان هست برای واقع، خب بنابراین وارد هست بر ادله برائت آنجا پاسخ دادند که نه این بیان بر واقع نیست مجرد اینکه احتیاط لازم هست این کاشف از واقع نیست که علم به واقع که ایجاد نمی‌کند و ظاهر رفع ما لا یعلمون این هست که تا وقتی که نسبت به آن تکلیف واقعی علم یا علمی شما نداشته باشید برائت جاری می‌شود این قاعده عقلی که می‌گوید این قاعده عقلی بیان بر واقع که نیست ظهور نسبت به واقع که ایجاد نمی‌کند این قاعده عقلیه اگر درست باشد با ادله

برائت اینها همدوش هم هستند یعنی به این معنی می‌گوید که به تعبیر دیگر ادله ترخیص ولو به نحو ادله برائت ترخیص در ترک ایجاد می‌کند به تعبیر درست‌تر همچنانکه آقایان گفتند که ادله برائت نسبت به قاعده قبح عقاب بلا بیان وارد هست یعنی به این معنی این قانون این را می‌گوید مثلاً می‌گوید اگر شارع بیانی بر ترخیص در ترک نداشته باشد شما باید امتثال کنید ترخیص در ترک ولو به ادله برائت بگوید کافی است

پرسش: اقتضائی است تعارض هم ندارد ... پاسخ: اقتضائی است تعارضی هم ندارند اگر تازه این قانون صحیح باشد ادله برائت شرعیه ورود بر این قانون دارد این چطور شده که این قانون را این طوری قائل می‌شوند و امثال اینها من درست اینها را هضم نمی‌کنم خلاصه کلام اینکه آن قانون می‌گوید که \_ اگر درست باشد \_ این قانون مفادش این هست که اگر اصل طلب ثابت شد ترخیص در ترک نیامده باشد عقل حکم می‌کند به لزوم امتثال ترخیص در ترک لازم نیست که به عنوان اولی ترخیص در ترک آمده شده باشد به عنوان ادله برائت هم ترخیص در ترک هم ذکر شده باشد کفایت می‌کند بنابراین آن می‌شود وارد. این است که من اینها را خیلی ... این مبنای از خود آقایان دارند این حرفهایی که دارم عرض می‌کنم حرفهایی نیست که من دارم عرض می‌کنم فرمایشات خود آقایان هست ولی اینها

پرسش: ... حکم عقل بیان نیست تصریح می‌کنند؟ پاسخ: حتماً بیان نیست چون واضح هست که آن حکم عقل

پرسش: ... پاسخ: نه ارتکاز در این هست می‌گوید که اگر بیانی نبود شما باید امتثال کنید حکم که موضوعش را ثابت نمی‌‌کند ارتکاز به عنوان یک کبرای کلی

پرسش: ... پاسخ: عمده‌اش این است که ظهور دارد نه چیزم این هست که امر ظاهر در وجوب است

پرسش: ... پاسخ: نه اینها از باب ظهور است نه از باب ظهور نیست. اطلاق امر اقتضاء می‌کند که واجب باشد این اطلاق

پرسش: ... پاسخ: ... وضعی نه اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که ظهور پیدا کند بر سر ظهور است و چون ترخیص در ترک را نگفته این ظهور پیدا می‌کند در اینکه ... حالا بعد هم صحبت می‌کنم که آیا همیشه این اطلاق هست یا اطلاق نیست یک نکته‌ای هست بعداً من در موردش صحبت می‌خواهم بکنم که اصلاً دلالت امر بر وجوب از کجا در می‌آید این کل این بحث دخالت دارد من بعداً در موردش صحبت می‌کنم

پرسش: حاج آقا چطور این حکم عقل بیان نیست آن روشن نشد پاسخ: حکم عقل موضوع خودش را که ثابت نمی‌کند حکم عقل می‌گوید که اگر ترخیص در ترک نبود حکم می‌کند نه واجب است باید بیارید بنابراین به عنوان اولی که بیان نیست که بیان بر حکم ثانوی است

پرسش: اگر همراه با آن بعث این به عنوان یک ارتکاز ظهور وجود داشته باشد ظهور بر آن بعث ... پاسخ: نه آن بعث موضوع هست برای آن قاعده عقلیه، قاعده عقلیه این هست که کل بعث لم یعلم بورود الترخیص علی ترکه فهو لازم الامتثال این اثبات نمی‌کند که ترخیص در ترک آمده یا نیامده حکم که صغرایش را ثابت نمی‌کند حکم که موضوعش را ثابت نمی‌کند

پرسش: یعنی این حکم عقل یک حکم تعلیقی است که اگر هر کسی بیاید ... پاسخ: طبیعتاً همین طور است همیشه یعنی هر حکم نسبت به موضوعش تعلیقی است. و ترخیص در ترک بودن یا نبودن موضوع حکم عقل به لزوم امتثال است و ادله برائت ترخیص در ترک را ثابت می‌کند همین چیزی که آقایان این مطلب را گفته‌اند که اگر ما قائل به حق الطاعة باشیم برائت شرعیه وارد هست این بیانی که دارند اگر قائل بشویم که عقلاً لزوم احتیاط عقلی هم قائل بشویم برائت شرعی وارد است چون لزوم احتیاط در جایی هست که خود شارع ترخیص در ترک و حکم به عدم لزوم احتیاط نکرده باشد جایی که کرده خب طبیعتاً آن حکم عقل موضوع ندارد به هر حال من اینها را خیلی درست نمی‌فهمم که این چه شکلی است و نه به عنوان هم بر مبنای قبح عقاب بلا بیان را ما قائل باشیم این ناتمام هست همه بر مبنای حق الطاعة بنابر مبنای قبح عقاب بلا بیان واضح هست چون

اینجا بیانی نیست عقاب بدون بیان بر وجوب لازم است و کافی نیست بر بیان اصل البعث و اصل الطلب اما بنابر اینکه حق الطاعه هم قائل بشویم موضوع حق الطاعة عدم ورود ترخیص در ترک ولو به عنوان ظاهریه ترخیص در ترک ولو به عنوان حکم ظاهری و اصل عملی وارد بشود آن موضوع لزوم امتثال را از بین می‌برد علاوه بر این حالا من این را نمی‌‌خواهم واردش بشوم لازمه این مطلب آقای خوئی یک نتیجه‌گیریهایی هست این را به نظرم آقای صدر در این بحث دارد یک نتیجه‌هایی این مبنی حاصل می‌شود در نسبت‌سنجی‌هایی که بین شیء‌ها هست این نسبت‌سنجی‌ها را اصلاً باید عوض کرد و آقای خوئی به آنها ملتزم نمی‌شود حالا آن بماند که در ذهنم هست آقای صدر این مطلب را در ذیل همین بحث در وجوب دارند

پرسش: ادله برائت که می‌گویید وارد بر ادله نقلیه می‌شود ادله عقلیه را هم می‌گیرد؟ پاسخ: یعنی موضوعش را از بین می‌برد

پرسش: ... پاسخ: وارد است یعنی چی؟ یعنی موضوعش را از بین می‌برد

پرسش: ... پاسخ: ورود که اصلاً همین است ورود معمولاً به حکم عقل است در چیزهای شرعی که کمتر ورود هست چون موضوعش موضوعی هست که با آمدن این موضوع حکم عقل می‌پرد دیگر

این است که این مبنی به نظرم ناتمام است و از این جهت نمی‌شود مطلب را چیز کرد. خب این یک نکته است. مرحوم آقای داماد حالا این را ... مرحوم آقای داماد بیانات‌شان در مسئله سیاق یکدست نیست خیلی مختلف است بعضی از بیانات‌شان را می‌شود یک جوری توضیح داد اولاً بعضی از بیانات‌شان، ایشان اصلاً سیاق را می‌گویند که ظهور در وجوب را از بین می‌برد این را من فکر می‌کنم روی مبنای قوم، روی مبنای متعارف زمان مرحوم آقای داماد مشی کردند حاج آقا می‌فرمودند آقای داماد گاهی اوقات یک مبناهایی داشت ولی بحثها را که مطرح می‌کرد خیلی وقتها روی مبنای خودشان بحث را دنبال نمی‌کردند روی مبنای متعارف دنبال می‌کردند بعد ما خدمتشان عرض می‌کردیم آقا روی مبنای شما که نباید این طور باشد می‌گفت بله ما داریم روی مبنای قوم صحبت می‌کنیم

بعضی از کلمات ایشان که اصل مانعیت سیاق نسبت به ظهور را پذیرفته‌اند فکر می‌کنم این روی مبنای قوم هست اما عمده‌ای که هست در آنجا‌هایی هست که تصریح به مسلک خودشان می‌کنند می‌گویند علی مسلکنا، آنجایی هم که به مسلک خودشان تصریح می‌‌کنند بیانات کاملاً مختلف است از بعضی بیانات شبیه فرمایش آقای آقا ضیاء استفاده می‌شود از بعضی‌ها تصریح،‌کالتصریح هست که فرمایش آقای خوئی را ملتزم می‌شوند مبنای ایشان در اصول‌شان هم همان مبنای مرحوم آقای خوئی هست مثلاً ببیند من بعضی عبارتهایشان را آوردم که توجه بفرمایید ایشان می‌گوید که بعضی‌ها گفتند بحث لبس ثوبین

پرسش: ... پاسخ: نه در این تقریرات حج است.

بحث این است که آیا لبس ثوبی الاحرام واجب هست یا واجب نیست می‌گوید «قد یناقش فی دلالة الأحادیث المستدل بها علی ذلک» بر اصل وجوب لبس ثوبی الاحرام «حیث ورد الأمر باللبس فی سیاق الأوامر التی یکون غیر واحد منها للندب و لبیان آداب الإحرام» ایشان می‌گوید: «و یمکن رفع النقاش بان بعث الأمر و زجر النهی نظیر البعث و الزجر الخارجی مثلا لو أشار المولی بیده الی العبد للخروج أو الدخول عن الدار أو فیها یقضی العقلاء بلزوم الانبعاث أو الانزجار و إذا خرج عن هذا الحکم المسلم بدلالة خاصة بالنسبة إلی قسم أو جزء أو شطر من ذلک بقی الباقی علی حکمه» خب آن اقسامش را اینجا ذکر می‌کند آن اقسامی که قبلاً عبارتش را خواندیم بعد می‌فرمایند که آن اقسام را حالا سریع هم بخوانم بد نیست «من دون الفرق فی ذلک بین ان یکون هناک أوامر متعددة بأشیاء شتی متحدة فی السیاق کالمقام علی ما سیتضح أو أمر واحد متعلق بأشیاء کثیرة معطوفا بعضها علی بعض نحو اغتسل للجمعة و الجنابة أو أمر واحد بشی‌ء واحد مرکب من اجزاء أو مقید بقیود إذ لا یوجب خروج الأمر‌‌بالنسبة إلی أحد الاجزاء أو القیود أو بالنسبة الی بعض ما یلیه کالجمعة فی المثال أو خروج بعض تلک الأوامر بالنسبة إلی متعلقة عن البعث اللزومی بدلالة خارجیة انثلام الظهور بالنسبة الی ما عداه بان یصیر ذلک الأمر ظاهرا فی الندب لاتحاد السیاق أو مجملا فی الوجوب بل یؤخذ بظهوره الاولی حتی یتبین بالدلیل الخاص خلافه و ذلک تشبه حجیة العام المخصص

فی الباقی» اولی که شروع می‌کنند مبنی شبیه مبنای آقای خوئی است آخر که به بحث وارد می‌شوند این مبنی شبیه آقا ضیاء است ظهور را به خود امر مستند می‌دهند می‌گویند که مجرد سیاق ظهور را که از بین نمی‌برد ظهور سر جای خودش باقی هست و این ظهور را باید به آن اخذ کرد «و ذلک تشبه حجیة العام المخصص فی الباقی» هم آن بحث این هست می‌گویند عام مخصص فی الباقی مجرد اینکه به افرادی از تحتش خارج شده ظهور از بین که نمی‌برد ظهور هست بلکه حجیت را از بین می‌برد این ذیل شبیه حرفهای آقا ضیاء است صدر شبیه حرف آقای خوئی است اینها را چطوری با همدیگر جور کنیم؟

پرسش: ظهور عقلی بگیریم پاسخ: نه عقلاً ظهور تعبیر نمی‌‌کنند بعد «و ذلک تشبه حجیة العام المخصص فی الباقی» اینها را چکار کنند؟ این تعبیر هست

یک جای دیگر یک عبارتی دارد آن عبارت و یک نکته‌ای حالا من اینجا عرض بکنیم مرحوم آقای داماد یک مبنایی دارد که در حجش مکرر دارد که ما به عنوان یک قول اینجا، قول سوم نقل کردیم آن این است که ایشان می‌گوید که ظهور امر در وجوب تضعیف می‌شود به جهت سیاق اینکه ظهور تضعیف می‌شود مبتنی بر این هست که ظهور مال امر باشد نه به حکم عقل باشد ولی بعضی جاها تقریب که می‌کند صدر لحنش حکم عقلی است ذیل باز هم می‌گوید ظهور تضعیف می‌شود ببینید «و ثانیا بان المختار هو عدم» یک بحثی را مطرح می‌کند «هو عدم الاعتداد بالسیاق بل کل أمر بعث یصح به الاحتجاج علی العبد فعلیه الامتثال الا ان تقوم الحجة علی الخلاف فما قامت الحجة علی عدم لزومه یؤخذ به و ما لم تقم یحکم ببقائه علی اللزوم الاولی. و فی المقام یحکم بکون الأمر فی الوقار و الدعاء ندبیا و اما فی الهرولة فلا» یک بحث خاصی دارد «نعم لا بد من الاعتراف بان ظهوره فی الوجوب لیس قویا صالحا للمعارضة بما یدل علی الندب لو کان» این کأنّ ظهور مستند به ظهور است آن بحث ظهور لفظی است که اینها بحث معارضه و اظهر و ظاهر و اینها به آن ظهور که شما عقلی هم می‌گویید با این بیان هم جور در نمی‌آید من خیلی نتوانستم کلمات مرحوم آقای داماد را درست باهمدیگر جفت و جور بکنم و امثال اینها.

پرسش: حکم عقل را منشأ ظهور ... پاسخ: حکم عقل نمی‌‌تواند منشأ ظهور باشد چون فرض این است که مستعمل‌فیه‌اش مستعمل‌فیه امر تغییر نمی‌کند که و آن حکم عقل موضوعش این است اصلاً بحث این هست که مجرد اینکه بعضی افراد موضوع حکم عقل نیستند باعث نیستند باعث نمی‌شود افراد دیگر موضوع حکم عقل نباشند دوتا چیز مستقل است بعثی که ثبت اقترانه بالترخیص علی الترک و بعثٌ لم یثبت بعضی از فقرات داخل در این موضوع است بعضی فقرات داخل در این موضوع است این ربطی به ظهور و امثال اینها ندارد من اینها را یک مقداری جفت و جور کردن کلمات آقای داماد

پرسش: ... پاسخ: این بحث به ظهور ربطی ندارد کلام آقای داماد این است

پرسش: به قول شما می‌شود چیزی شبیه ملازمه بین مثلاً حکم عقل و مثلاً ظهور یک چنین چیزی ... پاسخ: یعنی چه؟! اصلاً ملازمه‌ای نیست

پرسش: ... پاسخ: انگار به یک فضای دیگر رفتید! بحث این است آقای داماد می‌گوید که ما دوتا حکم عقل داریم یکی اینکه بعثی که ثبت الترخیص فی ترکه لا یجب امتثاله، این یک حکم است، یک حکم این است که بعثٌ لم یثبت الترخیص فی ترکه وجب امتثاله می‌گوید

پرسش: ... پاسخ: قیدش است دیگر الّا قیدش می‌شود

پرسش: الّا یک تعارضی می‌شود بعد وارد می‌شود ... پاسخ: یعنی چی وارد می‌شود؟ نه موضوع حکم چیزی نداریم که تمام قیود و استثناها موضوع حکم عقل است حکم عقل که این چیزها را ندارد این حرفها که حکم عقل که مطرح نیست نحوه بیان به چه شکل باشد حکم عقل، دوتا حکم عقل داریم ایشان حرفشان این هست که یکی از این بعثها داخل در این حکم عقلی است بعث دیگر هم باید داخل در این حکم عقلی باشد؟ نه هر کدام مستقل از هم هستند خب این به بحث ظهور ربطی ندارد اصلاً فرض این است که امر اصلاً ظاهر در وجوب نیست امر ظاهر در بعث است این ظهورش سرجای خودش باقی است حجیت ظهورش هم سر جای خودش باقی است چون علم به خلاف نداریم یقین داریم که بعث هست بلکه علم به وفاق داریم معمولاً در اصل بعث و طلب معمولاً شک نداریم که، پس

بنابراین این بحثها ظهور لفظی نیست که بگوییم قوی می‌شود ضعیف می‌شود امثال اینها

پرسش: ... ولی ظاهراً این تعبیر را دارند در همین بحث مثلاً می‌گویند ظهور وجوب را عقلی می‌دانیم پاسخ: نه این بحثها نتیجه‌گیری می‌خواهند بکنند نه نمی‌گویند ظهورش عقلی است می‌گویند دلالتش بر وجوب عقلی است دلالت غیر از ظهور است

پرسش: ... پاسخ: نه حالا اگر هم باشد ... توجه بفرمایید دلالت را می‌گویند عقلی است ولی نه ظهورش عقلی است حالا به فرض ... ظهور چون از باب ظنی است ظهور در مقابل نص است آن دلالت عقلی که قطعی است ظهور که معنی ندارد به حکم عقل باشد حالا آن بحثهای لفظی‌اش را کنار بگذاریم نتیجه‌گیریهایی که می‌کنند نتیجه‌گیریش این است که چون ظهورش ضعیف می‌شود بنابراین در مقام جمع عرفی که اظهر و ظاهر سنجی می‌کنیم ممکن است این ذاتاً ولو مقدم بود حالا که سیاق پیدا شد متأخر باشد این بحثها، بحثهای لفظی است اظهر و ظاهر و امثال این بحثها، اینها بحثهای ظهورات لفظیه است حالا حکم عقل که اصلاً ظهور حالا شما اسمش هم ظهور بگذارید آن ظهور قطعی است مراتب ندارد بعضی مراتبش قوی باشد بعضی مراتش ضعیف باشد این حرفها که نداریم که آن ظهور لفظی است که ظهور قوی و ظهور ضعیف و تضعیف ظهور و این حرفها در موردش مطرح بشود می‌گوییم من اینها را به هر حال نتوانستم فرمایشان مرحوم آقای داماد را خیلی چیز بکنم این است که وجه ... حالا وقت گذشته فقط من یک کلام بگویم این بحث را تمام کنم آن بیان ... آن بحث این هست که آن قول سوم در مسئله که قول آقای داماد هست که ظهورش تضعیف می‌شود اصل ظهور باقی می‌ماند و امثال اینها من یک تقریب خاصی به نظرم نرسید عرض کردم این حتی با تقریباتی که خود آقای داماد می‌کند ناسازگار است این ولو مکرر ایشان این مطلب را در کتاب الحج و بخصوص در کتاب الحج خیلی من آدرسهای زیاد دادم در کتاب الحج مکرر این مطلب را دارد که ایشان ظهورش تضعیف می‌شود این با مبانی مرحوم آقای داماد نمی‌‌سازد علاوه بر اینکه حالا منهای آن بحث اگر ما

ظهور هم ظهور لفظی بدانیم اینکه اصل ظهور باقی می‌ماند ولی ضعیف می‌شود آن دیگر ادعاست دیگر هیچ اثبات خاصی در مورد این مطلب ذکر نشده حالا به نظر قول صحیح قول چهارم می‌آید ولی توضیحی دارد که بیان مرحوم آقا ضیاء که اینجا هست این را فردا انشاء الله توضیح می‌دهم اصل اینکه چرا، چه چیزی باعث می‌شود امر ظهور در وجوب داشته باشد اصل آن مطلب را یک مقداری باید دقت بکنیم به نظر من آن چیزی که اجمالش را هم من عرض بکنم توضیحش را فردا می‌دهم ظهور امر در وجوب از مقام ناشی یعنی متکلّم باید در مقام بیان اراده الزامیه باشد اگر در مقام بیان اراده الزامیه نباشد ظهور در وجوب ندارد و سیاق این مقام را از بین می‌برد این اجمال بحث است حالا تفصیلش را فردا عرض می‌کنم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»